

دنیای مذموم کدام است؟

رابطه انسان و جهان رابطه

زندانی و زندانی نیست

سخن در منطق نهج البلاغه در زمینه ذم دنیا بود که بخش مهمی از مواعظ نهج البلاغه را تشکیل میدهد. در مقاله پیش روشن کردیم که آنچه از نظر قرآن و طبعاً از نظر نهج البلاغه، مذموم است نه خود جهان است، و نه تمایلات و علائق فطری و طبیعی انسان. در این مکتب نه جهان بیهوده آفریده شده است و نه انسان راه خود را گم کرده و به غلط در این جهان آمده است.

یک سلسله مکتبهای فلسفی بوده هست که نسبت به نظام آفرینش با دیده بدبینی می نگرد و نظام موجود را نظام کامل نمی پندارد؛ و نیز مکتبهایی بوده که آمدن انسان را به این جهان نتیجه یک اشتباه! و

از نوع راه گم کردن! می دانند و انسان را موجودی صد درصد بیگانه با جهان می شمارند که هیچ گونه پیوند و حویشاوندی با این جهان ندارد، زندانی این جهان است. یوسفی است که به دست برادران دشمن، در چاه این جهان محبوس گشته و تمام مساعیش باید صرف فرار از این زندان و بیرون آمدن از این چاه گردد.

بدیهی است هنگامی که رابطه انسان با جهان دنیا و طبیعت رابطه زندانی و زندان بوده چاه افتاده و چاه است، انسان نمی تواند هدفی جز «خلاصی» داشته باشد.

ولی از نظر اسلام، رابطه انسان و جهان نه از

نوع رابطه زندانی و زندان است بلکه از نوع رابطه کشاورز است بامزرعه (۱) و یا اسپ دهنده بامیدان مسابقه (۲) و یا سوداگر با بازار تجارت (۳) و یا عابد بامعبد (۴) . دنیا از نظر اسلام مدرسه انسان و محل تربیت انسان و جایگاه تکامل او است .
 در نهج البلاغه گفته گوی امیر مؤمنان (ع) بامردی ذکر شده است که از دنیا مذمت کرده و علی (ع) او را که می پنداشت دنیای مذموم ، همین جهان عینی مادی است مورد ملامت قرارداد و به اشتباهش آگاه نمود (۵) شیخ عطار این جریان را در مصیبت نامه به شعر در آورده می گوید :

آن یکی در پیش شیر دادگر
 ذم دنیا کرد بسیاری مگر
 حیدرش گفتا که دنیا نیست بد
 بد توئی زیرا که دوری از خرد
 هست دنیا بر مثال کشت زار
 هم شب و هم روز باید کشت و کار
 زانکه عز و دولت دین سر بسر
 جمله از دنیا توان بردای پسر
 تخم امروزینه فردا بر دهد
 ورنکاری دای در یافا بر دهد
 پس نکو تر جای تو دنیای تو است
 زانکه دنیا توشه عقبای تو است

توبه دنیا در، مشوه شغول خویش
 لیک، در وی کار عقبا گیر پیش
 چون چنین کردی تو را دنیا نکو است
 پس برای این ، تو دنیا دار دوست
 ناصر خسرو علوی که به حق میتوان او را حکیم
 الشعراء خواند و یکی از نکته سنج ترین و مذهبی -
 ترین شعرای پارسی زبان است، چکامه ای درباره
 خوبی و بدی جهان دارد که هم بامنطق اسلام منطبق
 است و هم فوق العاده عالی و زیبا است ، شایسته است
 در این جا نقل شود ، این اشعار در دیوان او هست
 میگوید :

جهاننا! چه در خورد و بایسته ای
 اگر چند با کس نپایسته ای
 به ظاهر، چو در دیده خس؛ ناخوشی
 به باطن، چو در دیده بایسته ای
 اگر بسته ای را گهی بشکنی
 شکسته بسی نیز تسو بسته ای
 چو آلوده بیندند ، آلوده ای
 ولیکن سوی شستگان شسته ای
 کسی کوتو را می نکوهش کند
 بگویش : « هنوزم ندانسته ای
 زمن رسته ای تو! اگر بخردی
 چه بنکوهی آنرا کز آن رسته ای

(۱) الدنيا مزرعة الآخرة - حدیث نبوی

(۲) الاوان الیوم المضمار وغدا السبافی - نهج البلاغه - خطبه ۲۸

(۳) الدنيا ... متجرا ولیاء الله - نهج البلاغه ، حکمت ۱۳۱

(۴) الدنيا ... مسجد احباء الله

(۵) نهج البلاغه کلمات قصار ، حکمت ۱۳۱ جمله های بالا ضمن این داستان آمده است .

به من بر ، گذر داد ایزد تو را
 تو در رهگذر بست چه نشسته‌ای
 ز بهر تو ایزد درختی بکشت
 که تو شاخی از بیخ او جسته‌ای
 اگر کز بر او رسته‌ای سوختی
 و گر راست بر رسته‌ای رسته‌ای
 بسوزد ، بلی ؛ هر کسی چوب کز
 نبرد که بادام یا پسته‌ای
 تو تیر خدائی سوی دشمنش
 به تیرش چرا خویشتن خسته‌ای

رساند گلشنی را تا به گلشن
 دواند گلخنی را تا به گلخن
 ز آتش تا به باد ؛ از آب تا خاک
 ز زیر ماه تا بالای افلاک
 همین میل است اگر دانی همی میل
 جنبیت در جنبیت ، خیل در خیل
 از این میل است هر جنبش که بینی
 به جسم آسمانی تا زمینی

* * *

اکنون که معلوم شد که ازدید گاه اسلام نه جهان
 بیهوده آفریده شده و نه انسان به غلط آمده‌است
 و نه علائق طبیعی و فطری انسان اموری نیاستنی
 است ؛ پس آنچه مذموم است و نیاستنی است و مورد
 توجه قرآن و نهج البلاغه است چیست ؟
 این جا باید مقدمه ای ذکر کنیم :

انسان ویژگی‌هایی دارد که ایده آل جو و کمال
 مطلوب خواه آفریده شده است ، در جستجوی
 چیزی است که پیوندش با او بیش از يك ارتباط
 معمولی باشد . به عبارت دیگر : انسان در سرشت
 خویش پرستنده و تقدیس کننده آفریده شده‌است و
 در جستجوی چیزی است که او را منتهای آرزوی
 خویش قرار دهد و «او» همه چیزش بشود .

اینجا است که اگر انسان خوب رهبری نشود و
 خود از خود مراقبت نکند ، علاقه و ارتباط او به
 «تعلق» و «وابستگی» تغییر شکل میدهد ، و «وسيله»
 به «هدف» تبدیل می‌شود و «رابطه» به صورت «بند»
 و «زنجر» درمی آید و حرکت و تلاش و آزادی مبدل
 به توقف و رضایت و اسارت می‌گردد .

اکنون که روشن شد رابطه انسان با جهان از
 نوع رابطه کشاورز با مزرعه و بازرگان با بازار و عابد
 با معبد است پس انسان نمی‌تواند نسبت به جهان .
 بیگانه ؛ و پیوندهایش همه بریده ، و روابطش همه
 منفی بوده باشد ، در هر میل طبیعی در انسان غایتی
 و هدفی و مصلحتی و حکمتی نهفته است ، آدمی
 در این جهان نه به زرق آمده است تا به ملامت
 برود .

بطور کلی میل و کشش و جاذبه ، سراسر
 جهان را فرا گرفته است . ذرات جهان با حساب
 معینی به سوی یکدیگر کشیده می‌شوند و یکدیگر را
 جذب و آنجذابها بر اساس هدفهایی بسیار حکیمانه
 است منحصر به انسان نیست ، هیچ ذره‌ای از تمایل یا
 تمایلهایی خالی نیست چیزی که هست انسان
 برخلاف سایر اشیاء به میل های خویش آگاهی
 دارد . وحشی کرمانی می‌گوید :

یکی میل است در هر ذره رقاص
 کشان هر ذره را تا مقصد خاص

اینست آن چیزی که نیاستی است و برخلاف نظام تکاملی جهان است و از نوع نقص و نیستی است نه کمال و هستی ، و اینست آن چیزی که آفت انسان و بیماری خطرناک انسان است و اینست آن چیزی که قرآن و نهج البلاغه انسانرا نسبت به آن هشدار می دهند و اعلام خطر می کنند .

بدون شك اسلام جهان مادی، و زیست در آنرا، ولو بهیستی در حد اعلایا ، شایسته این که کمال مطلوب انسان قرار گیرد نمی داند ، زیرا اولاد جهان بینی اسلامی جهانی ابدی و جاویدان ، در دنیا این جهان هست که سعادت و شقاوتش محصول کارهای نیک او در این جهان می باشد و ثانیاً مقام انسان و ارزشهای عالی انسان برتر و بالاتر از اینست که خویشتن را بسته و اسیر و برده مادیات این جهان نماید .

اینست که علی (ع) مکرر به این مطلب اشاره می کند که دنیا خوب جائی است اما برای کسی که بدانند این جا قرارگاه دائمی او نیست گذرگاه و منزل نگاه است : و لنعم دار من لم یرض بهادارا (۱) خوب خانه ای است دنیا ، اما برای کسی که آن را خانه خود (قرارگاه خود) نداند . **اند نیاد از مجاز لادار قرار ، فخذوا من ممرکم لمقرکم** (۲) دنیا خانه بین راه است نه خانه اصلی و قرارگاه دائمی .

از نظر مکتبهای انسانی جای هیچ گونه شك و تردید نیست که هر چیزی که انسان را ببندد و در خود

محو نماید بر ضد شخصیت انسانی است زیرا او را راکد و منجمد میکند سیر تکامل انسان لا یتناهی است و هر گونه توفقی و رکودی و «بستگی» بر ضد آن است ما هم در این جهت بحثی نداریم یعنی این مطلب را به صورت کلی می پذیریم سخن در دو مطاب دیگر است :

یکی اینکه آیا قرآن و به پیروی قرآن نهج-البلاغه چنین بینشی دارد درباره روابط انسان و جهان و آیا واقعا آن چیزی که قرآن محکوم می کند علقه به معنی «بستگی» و کمال مطلوب قرار دادن است که رکود است و توقف است و سکون است و نیستی است و بر ضد حرکت و تعالی و تکامل است ؟ و آیا قرآن، مطلق علائق و عواطف دنیوی را در حدی که به شکل کمال مطلوب و نقطه توقف در نیاید محکوم نمی سازد ؟

دیگر اینکه اگر بنا باشد ، بسته بودن به چیزی و کمال مطلوب قرار گرفتن چیزی ، مستلزم اسارت و در بند قرار گرفتن انسان ، و در نتیجه **رکود و انجماد** او باشد چه فرقی میکند که آن چیز مورد علقه خدا باشد یا چیز دیگر ؟ مسلماً قرآن هر بستگی و بندگی را نفی کند و به هر نوع آزادی معنوی و انسانی دعوت کند ، هر گز بستگی به خدا و بندگی خدا را نفی نمی کند و به آزادی از خدا برای کمال آزادی دعوت نمی نماید ، بلکه بدون تردید، دعوت قرآن بر اساس آزادی از غیر خدا و بندگی خدا ، **تمرد از اطاعت غیر او و تسلیم در برابر او استوار است**

(۱) نهج البلاغه : خطبه ۲۲۱

(۲) نهج البلاغه ، خطبه ۲۰۱